

۱۰۳۷۷ - خی
۱۰۵۵۳
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله مهربانی
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۸۶۸۱۶
بازدید شد
۱۳۸۴
۱۰۵۵۳
خطی ـ فهرست شده
۱۰۵۵۳




## رساله مهربانی

هر قوم ولایت و عادات و دین خود را دوست میدارند هر چند خود شان
از اینها شکایت میکنند اگر کسی دیگر که با ایشان غریب باشد قصد ملامت
مملکت یا رفتار یا اعتقاد ایشان را بکند فی الحال او را سرزنش میکنند
بلکه حالاتی میشود که بی تأمل او را بکشند ؛ اگر قومی هست که وطن
خود را دوست نمیدارد چرا بولایت دیگر نمیرود و اگر قواعد خود شان را
بد میدانند چرا آنها را تبدیل نمیکنند اگر بدین خود اعتقاد ندارند
چرا آنرا بر طرف کرده مذهب دیگر را قبول نمیکنند ؛ و اهل ایران مانند
طوایف دیگر مملکت و قواعد و دین خود را دوست میدارند اگر چه
در خصوص این سه فقره شکایت زیاد باشد و لکن حق است که
قزلباش مال خود را بسیار خوب میدانند ؛ البته واجب است
که قوم مذکور شکر کننده باشند بجهة هر برکت که حق تعالی برای ایشان

عطا فرموده است

عطا فرموده است خصوصاً برای هوای گشاده و میوه جات لطیف
و هم برای اطلاع که دارند و آداب که بعمل می آورند عزیز و محترم میشمارند ؛
و هم شکر باید کرد در خصوص هر بوی حق که خدا بایشان عطا
فرموده است ؛ و رب العالمین در بخشیدن احسان نعمت خود را
بقوم مذکور فراموش نکرده است و ایشان را از آنکه اشتراک با ظلمت
بت پرستی مانند همسایگان خود شان که در هند مسکونند الحمد لله
در مملکت ایران رب العالمین آنجا شکر بغیر از او خدائی نیست
اقرار کرده شده است به یگانگی خود و کسی نیست که سکوت نسبت
بعمل که خدا بما تکلیف کرده است ؛ و هر کس حرف بسیار دارد در
خصوص روز قیامت و حساب هر چیز را که کرده باشیم ؛
و خدا بهمه ما را توفیق بدهد که فرموده اش را بجا آوریم تا آنکه در
آخرت سعادت زندگانی جاوید را بما عطا فرماید ؛ اما با وجود
اینکه حق تعالی این قدر نعمت که باهل مذکور عطا فرموده است
در توزیع و تقسیم نمودن بخششهای خود اقلیمهای دیگر را
هم فراموش نکرده است ؛ و خدا از آنکه بزرگتر است که در آن تنگی

یک ولایت کرامتش تمام شود؛ و در این اوقات که گردش ایران
کرده‌ام و در ولایت مزبور ساکن هستم چندین دفعه از من
استفسار شده است که آیا در ولایت خود میوه هست و لیکن
در خاطر ندارم که کسی پرسیده باشد که آیا در آنجا جزوی از
شریعت خدا باشد البته گمان آن بود که در مملکتی اینقدر
دور هیچ خبر از خدا و از آخرت نیست و دیگر که ما طایفهٔ هستیم
بی دین و یا اینکه اعتقاد ما کلاً پوچ و فاسد است؛ و اهل
اسلام الله اکبر بسیار میگویند و لیکن چنین کبیر و کریم نمیدانند
خدا را که ممکن باشد یک سیب و یا خربزه را بقوم دیگر بدهد؛
لله الحمد بغیر از این ولایات میوه جات برای بدن و هم برای
روح در مملکت بسیار پیدا میشود؛ و کیست که میتواند روشنائی
آفتاب را مخصوص بیک ولایت گرداند و یا اینکه ابرهای آسمانرا
منع کند از باریدن بارش خوب بر کوه و هم بر روی
دریا اگرچه در چنین جا حاصل نمیباشد؛ و حال کیست که
بخداوند عالم بگوید که حق الهی لاعلاج باید بیک قوم بخشیده

شود

شود اگر خدا فرموده باشد که کلامش بهمهٔ مخلوقات برسد؛ و
رب العالمین بر مخلوق خود مصلحت نمیکند که چه باید کرد و یا نکرد
اما با تسلط تمام هرچه میخواهد میکند؛ و آفتاب خود را بر بدان
و نیکان طالع مینماید و باران خود را بر عادلان و ظالمان
میفرستد؛ و همهٔ از این دو فرقه متحمل مصیبتهای دنیا هستند
تا آنکه ممتحن شوند و در روز قیامت موافق عمل خود جزا یابند
پس در آنوقت نیک از بد جدا میشود که ابداً مرحمت و آسیب
بیکدیگر آمیخته نمیباشند؛ و از قزلباش چندین کس بفرنگستان
رفته و در آنجا سیاحت کرده اند و با چشم خودشان دیده‌اند
که در آن مملکتها فی الحقیقت آفتاب تابیده روشنائی
میدهد و نیز گل و میوه جات و غله فراوان است و دیگر
علی الخصوص صنایع و علوم در فرنگستان بحدی کاملیت
رسیده است که ساکنان ایران که از سرحد خودشان
نگذشته اند باور نمیکنند؛ و حق آنست که نقل صحیح در
خصوص صنایع فرنگستان بسیار اوقات بافسانه

بزرگ میشمارند امّا آنقدر چیزهای عجیب بایران آورده شده است
که بعضی حالا فکر میکنند چیزی نیست که از علم و قدرت فرنگیها
ناممکن باشد؛ و در ایام پادشاه شاهنشاه که خدا عزّت و جلالش را
زیاد کرداند بسر هرات تشریف برده بودند در آذربایجان
مسموع شد که یکی از کشتیهای جنگی انگلیس بشهر بندر کور
آمده با وجود اینکه از دریا دویست فرسخ مسافت دارد
و نمیدانم من بعد از روی هوا چه گردش کرده و یا چه هجوم
آور خواهد شد لیکن الحال لازم نیست از چنین حمله
تشویش کرده شود اگرچه در فرنگستان آنقدر عجایب از
صنایع باشد که عقل تفکر کرده حیران میماند؛ و چونکه
در صنایع و علوم همیشه ترقی میکنند نتوان گفت که چه
حد خواهد رسید در کجا بغیر از فرنگستان چنین علم و حکمت
هست که پیش از علم ساعت و تفنگ و باسمه زدن و دوربین
ساختن و هزار چیز دیگر که نصف ایشان باینجا نرسیده است
اختراع کرده؛ اکنون سوال میکنم اگر قومی صاحب چنین

فهم

فهم صنایع و حکمت و که بر روی دنیا دریا و خشکی را گردش کرده
و بر کشتی سوار شده دور کرهٔ عرض را بمراتب بسیار بسیار
گردیده و نیز مسافت ماه و آفتاب از زمین و گردش ستارههای
سیاره بحساب آورده و هم در مدت هزار سال و بیشتر
هر دینی که بر روی زمین هست تفتیش کرده که آیا باحق است
یا نه سوال میکنم و می پرسم اگر چنین قوم آنقدر دانا و کارساز
دینی را اختیار کنند آیا مذهبی قبول میکنند مگر بهترین
دلایل داشته باشد و هم مجتهدهای الهی تحقیق کرده باشد؛
و بسا میدانم که هنرمندی در صنایع و حکمت در علوم لامحاله
نباید بتصدیق حق چسبیده باشد چونکه بعضی پیدا میشود که
علم و صنعت را میدانند لیکن بی دین و بی اعتقاد هستند امّا
قومی بزرگ که دانا و قادر باشد هرگز بی مذهب نشده
و در دلیل آوردن دین خود عاجز نمانده است؛ و برهمنهای
هند هم تا زنده هستند بحث میکنند و بحمایت بت پرستی
آنقدر مباحثهٔ زیرک میآورند که کسی که از تصوّف ایشان

خبر نداشته باشد در پیش خود فکر میکند ممکن نیست که اینقدر
دلایل بیاورند؛ و هر قوم دین خود را دوست میدارند خواه
راست و خواه دروغ و حمایت آن غیور هستند؛ و میل ندارم
که با دیگران جنگ و جدل کنم در خصوص مذهب چون خدا
که عادلست همه ما را انصاف خواهد داد اما در حالتیکه
حق جو هستم و راه راست را دوست میدارم خلاف ادب
و اثر جهل و تعصب میدانم که کسی بمن بگوید که مذهب تو یعنی
دین مسیحی پوچ و باطلست چونکه خبری درست از این
مذهب ندارد؛ و اهل ایران آداب را بسیار می پسندند
نجابت و ظرافت را تا بحدی بلند نگاه میدارند و حیف است
که بعضی قواعد صحبت ظریف را آنقدر فراموش بکنند که بی ادبانه
بغریبی که بلکه زبان ایشان را کم و قلیلی میفهمد و از آنجهة
عاجز است که مذهب خود را بیان کند و اعتقادش را
اثبات نماید بگویند که دین تو مجموع بیهوده و فاسد است
؛ اگر مسلمانی بفرنگستان برود و بعد از آنکه قدری

از زبان

از زبان انگلیس یا فرانسه یا زبان دیگر یاد گرفته شروع بصحبت
دین بکند و اهل آن مملکتها با آنکه مذهب و دلایل او را
بفهمند از روی تکبر بآن مسلمان بگویند که اعتقاد شما
پوچ است آیا چنین رفتاری بی ادب و بی اعتدال نیست؛ و
تأسف میخورم که چند نفر با چنین اخلاق در این ولایت
دیدم که ظاهرا از دین مسیحی خبر نداشتند این مذهب را از
روی خود بینی و بطور درشت ملامت کردند؛ و احتمال
میرود در اکثر اوقات سبب بی ادبی آن بود که بدین
مسیحی مطلع نشده بودند و دیگر اگر حجتهای اعتقاد ما را
میدانستند هر چند بمذهب خودشان قایل بودند بدین
ما هم حرمت میکردند؛ و حالا خواهش و مطلب همین است
که از روی دوستی و باذن خدا دین مسیحی را که مذهب
فرنگی باشد بیان نمایم مراد اینکه اهل ایران بدانند
که فرنگیها در اثبات کردن دین خود عاجز نیستند؛ بعد از
حجت آوردن که انشاء الله مذهب مسیحی را تحقیق کرده البته

هر کس مختار عقل خود خواهد شد که دلایل را قبول کند
یا نه ؛ و اهل مذکور در همین صحبت آنقدر حق دارند که احتمال
هست گمان نکرده باشند از آنجهت خداوند عالم در میان ایشان
و فرنگیها قربت دولت و تجارت و مسافرت گذاشته است
و لابدا خواه و نخواه باید با یکدیگر هم صحبت باشند ؛ و
منفعت ندارد که خلاف قواعد ادب که مذهب را خوار
شمارند خصوصا در حالتیکه آنرا درست نفهمیده اند خیلی
بهتر و ادب و لایق انسانیت میباشد که حق و قیاس
یکدیگر را تکریم بکنیم ؛ و اگر قومی در راه کج باشد از روی
لطف خطای او را بیان کنیم از آنکه ایشانرا سرزنش
بکنیم چونکه اعتقاد دارند که از ما بهتر می فهمند ؛ هر کس
میداند که باعث ملامت ظلم که پیغمبران قدیم از قوم خود
دیدند آن بود که قوم آنحضرتها حق را نجستند و هم دوست
نداشتند اما با جاهلیت فسادات خود رسل خدا را آزار
داده شهید کردند ؛ و در این ایام که ملتها حق یکدیگر را

بهتر میدانند

بهتر میدانند و در میان طوایف غریب آداب بنهایت تمام نگاه
داشته است البته لایق است که ملتی اعتقاد دیگری را محترم بدارند
چونکه چیزی نیست مردمان از دین خود بیشتر غیرت داشته باشند
؛ بسیار از اوقات کسانیکه دین و مذهب ندارند در یاری اعتقاد
قوم خود بحسرت جدل میکنند در حالتیکه کسی از ملت دیگر
ملامتش می نماید هرچند خودشان همان دینرا در اوقات
دیگر دشنام میدهند ؛ غیرت دین حجت نیست که آنمذهب
برحق است و یا اینکه صاحب غیرت مذهب خود را در دل خود
اقرار کرده باشد اگر سعی بکنیم که دین مسیحی را ثابت نماییم و بخلاف
شریعتش رفتار بکنیم این اختلافات دلیل نیست که مذهب
مسیحی باطل باشد ؛ تفاوت بی حد است در میان دو شخص
که یکی با دل و قدرت تمام خدا را دوست میدارد و فرموده‌اش
عمل مینماید و دیگری که در زبان نه در دل جناب باری را اقرار
میکند ؛ و تولد یافتن در مملکت مسیحیان و باسم مسیحی نامیدن
بس نیست که در دین حضرت مسیح مؤمن باشد مگر اینکه

از همین جهة ابن ملجم میان شیعیان دعوی مسلمانی بکند ؛
ایمان آوردن با دلست نه با زبان ؛ وچون باذن خدا سعی
میکنم که پاره از اعتقاد مسیحیان مختصر بیان کنم نبایست کسی
بپندارد که دلایل من ردی شد از جهة که بعضی هستند که اسم
ایشان مسیحیست ولیکن موافق شریعت حضرت مسیح رفتار
نمی نمایند ؛ والماس کم قیمت نیست بسبب اینکه شیشه فراوانست
وطلا از رایج نیفتاده است که زر قلب گاهی آدم را فریب
میدهد کسی که کسبش آن باشد که حق را بگیرد ودولت
آخرت جمع کند نباید از این کار دست بکشد مبادا فریب
بخورد چونکه فریب هم هست وشیطان سعی میکند که
عقل ودل انسانرا مایل بدروغ کرداند لهذا آدمی باید که
حق جو حذر نماید هر پند واعتقادیکه پیشش بیاید
آنرا تفتیش کند وهمیشه با عقل ودل حاضر باشد که حق را
قبول کرده دروغ را بر طرف سازد ؛ وحضرت سلیمان
میفرماید حق را بخر وآنرا مفروش وهمچنین حکمت وتربیت

وفطانت را

وفطانت را ؛ ودر جای دیگر فرموده است خوشا حال کسیکه
حکمت را پیدا بکند وشخصیکه فطانت را تحصیل مینماید ؛ زیرا که
تجارت او از تجارت نقره بهتر ومحصولش از طلای خالص
اولی است ؛ از مرواریدها گران بهاتر است وتمامی چیزهای
با آن برابری نتواند کرد ؛ بدست راستش طول ایام وبدست
چپش دولت وعزت قرین است ؛ راههایش راههای
نعیم است وتمامی طریقهایش سلامتیست ؛ بکسانیکه
باو متمسکند شجرهٔ حیاتست ونگاه دارنده اش خجسته است
؛ واز جملهٔ اعتراض که مسلمانان اول بحث مینمایند اعتقاد ما
نسبت بحضرت عیسی یکیست وخنده دارد وقتیکه ملائی
در مجلسی مسیحی بیچاره نگاه میکند ومیپرسد که تو عیسی را
خدا میدانی ؛ وچون آن غریب اعتقاد خودشرا با زبان
فارسی نتواند بیان کند وصادقا جواب میدهد اهل
مجلس تکیه بعقب کرده بیکدیگر نگریسته چنین اعتقاد را
بیهوده شمرده تبسم میفرمایند همین یک کلمه در نظر ایشان

آن بیچاره مسیحی را باطل ملتش الزام میکند ∴ و آنها که خیلی مؤمن
هستند حمد و سپاس میکنند که خداوند ایمان را مخصوص بایشان
گردانیده است ∴ بسیار خوب البته باید شکر کرد برای هر برکت
که حق تعالی عطا فرموده است خصوصا برای هدایت در راه
راست که از همه بزرگتر است اما ای دوست عزیز صبر بکن تا آنکه
دین مسیحی را تماما تفتیش بکنید اثر از حکمت و یا از تقوی
نیست که کسی اعتقادیرا که نمی فهمد ملامت و سرزنش بکند ∴
و شنیدم که مرد ناشناسی ساعتی یافته گمان کرد که جانوری
هولناک است و با سنگ ریزه ریزه شکست که مبادا او را
بگزد این مثال کسی است که یک چیز از مذهبی شنیده باشد
و چونکه آنرا نمی فهمد غضبناک شده این مذهب را بی تفحص
پایمال و برطرف سازد و بگوید آنانیکه چنین دین قبول
کرده اند احمق و کافراند ∴ هر کس که عقلش درست باشد
لامحاله باید باور بکند که خدائی هست و خیال کردن که
چیزی بوجود می آید بی آنکه اصل داشته باشد و ابتدای

آن اصل

آن اصل عاقل باشد ممکن نیست ∴ و از خلقت عالم معلوم است
که خدا صاحب حکمت و قدرت بیحد است و عدالت و مهربانیش
از ترکیب دنیا و هم از پروردگاریش ظاهر است اما هر چند
بعضی از صفاتش فهمیده میشود در هیچ جا از عالم جسمانی
اثری نیست مراد اینکه که چگونگی خدا چون است ∴ مخلوق
خدا را می بینیم ولیکن خودش را نمی بینیم هر چند با وی حیات
داریم و حرکت می نمائیم و موجودیم ∴ و در میان یهود و مسیحی
و مسلمان چند کتاب هست که ادعای ایشان آنست که از
خدا آمده شده اند اما در هیچکدام بیان نیست که چگونگی
رب العالمین چون است ∴ و اگر خدا از لطف بی انتهای خود ما را
بفرماید چگونگیش چه طور است هیچ گمان نیست که بفهمیم وجود
خود ما را نمی فهمیم پس چگونه حال آن خدایرا که کل صفات او
بی نهایت است بفهمیم ∴ و روح و بدن انسان یکنفر وجودی
مینمایند لیکن کیست که بیان کند جسم و روح چگونه با یکدیگر
شراکت دارند و یا اینکه بچه طور و بچه وجه روح هست

در حالتیکه از بدن جدا است از فهمیدن اینها بی نهایت کم چگونگی
حق تعالی را میتوان یافت؛ پس پیغمبر شما خوب جواب داد چون
شخصی از او پرسید که چگونگی خدا چه طور است فرمود که هیچکس
نمیداند؛ و در کتاب حضرت ایوب حق تعالی سوال نموده است
که آیا بتجسس خدا یتعالی را درک توانی کرد و خدای قدیر را
بکمالش توانی رسید؛ از آسمانها اعلی تر است چه توانی کرد از
اسفلها عمیق تر است چه توانی دانست؛ پس مقرر شد که
چگونگی خدا را نمیدانیم بلکه دانستنش ممکن نیست؛ پس آیا
بیهوده و ملحی نیست که آدمی که مثل سایه زایل میشود
گستاخی کند بگفتن اینکه چگونگی خدا فلان و فلان لایق
و ممکن نمیباشد و حال اینکه اقرار شد که در این باب هیچ
نمیدانیم و هرگز نخواهیم دانست مگر خدا از مهربانی کامل خود
جزوی از کمترین مخصوصات خود را بما بفهماند بلکه بوساطت
شمایل آسمان جزوی قلیل از رموز وجود خودش بما
بیاموزاند از برای اینکه عبادت و ستایش ما بیشتر باشد؛

واختلافات



واختلافات و غضب را که بعضی مینمایند وقتیکه در خصوص
حق تعالی حرف میزنند خوب نیست بلکه آنها که دعوی
حکمت و تقوی میکنند باید با آرام و با عقل و بنهایت
احترام باشند هر وقت جرئت بکنند که در خصوص رموز
چگونگی خدا چیزی بگویند؛ و حق تعالی چند صفات
الهیت به بنی آدم هویدا و آشکار کرده است بوساطت
عمل خود یعنی خلقت عالم و مخلوق صاحب عقل را چونکه خدا
اینقدر از خودش بیان فرموده است که میتواند بگوید
ممکن نیست که از صفات جلالش بیشتر بما بیاموزاند بلکه
همین میشود بالهام پیغمبران و خبر دادن بزبان و امثال
که میتوان فهمید؛ و اگر خدا بالتفات تمام و برای عمل
آوردن تدبیر خود بمخلوقش خواه ملائکه و خواه انسان
بصورت ظاهر منظور شود کدام یک از بنده کان
کنه کار گستاخی کرده بخداوند عالم بگوید که این خلاف
قدر و جلال خود است لایق نیست و نبایست باشد

آیا که خدا که بهر چیز عالم است نمی داند چه چیز موافق وقار خود است
و آیا بنهایت الحاد نیست آدمی که مثل کرم زمین است تکبر
نماید و قواعد و آداب را برب العالمین بفرماید و همچنین
ملحدان است کرکسی بگوید که ممکن نیست خدا با صورتی مخلوقش
ظاهر شود چونکه بقدرتش سرحد گذاشتن است و بصفاتش
که کلاً بی انتها میباشد تحدید نمودن است آیا الایق است
که کسی که بنافهمیدنی چگونگی خدا را اقرار کرده در همان
نفس مکرر را بگوید که وجود حق تعالی چنین است که ممکن
نیست بظهور آید و حال آنکه در هرجای بینیم که بطور
مختلف در خلقت عالم و در پروردگاری آن چند از
صفاتش ظاهر کرده است و بسا میدانم که میگویند
در میان صفات ذاتی و صفات فعلی حق تعالی فرقی
هست لیکن حالا با این کار ندارم چونکه هرگاه چنین
باشد باز قدری از الهیتش ظاهر است و اگر بگویند
هر وقت جایز شد که خدا با صورتی ظاهر شود لامحاله

بایست

بایست آنصورت موافق صفات خود بی انتها باشد و
هرچیز را احاطه ساخته نابدید شود چونکه صورت بی انتها
بنظر و بعقل و فکر مخلوقی نمی آید جواب آنست اگر خدا صلاح
بداند که با صورتی مخلوقش ظاهر شود برای اینکه چیزی از
رمز و لطف و خیریت خود بایشان تعلیم دهد البته بطوری
میشود که میتوان فهمید که المعاش جزوی یا کلی دانسته
شود دیدن و فهمیدن خدا را به بی انتهائی خود هرگز ممکن
نیست لیکن دیدن و فهمیدن او وقتیکه التفات میفرماید
بضعف عقل ما و جزوی از رمز خود بما بیاموزاند
همین آسان است چون خدا تعلیم میدهد لامحاله باید
بفهمیم و اگر صاحب علوم میتواند بچه را تعلیم دهد و بطور
چند طفل را بفهماند از این طریق بعید خدا که بهرچیز
دانا و عالم است میتواند هرطوری که خواسته باشد بما فرمایشش را
بیاموزاند خواه بارعد و خواه به آواز ملک و یا اینکه بصورتی
ظاهر شده و یا بزبانی که میدانیم بدون کارگذار تقدیرات

خود را بما آشکار سازد آیا خدای القدیر نمیتواند کلّی اینها را
بکند بگوئید ای آنانیکه باید شما در روز قیامت بخدای
قهّار ملاقات بکنید آیا جرئت میکنید با نکار کردن قدرتش را
و حال آنکه در آن روز خواهیم یافت که بهر چیز قادر است
÷ و امّا از این بس چه احتیاج چونکه اقرار میکنید که خدا
قادر و حکیم است و اینکه صفات ربّ العالمین بی انتها است
÷ و اگر خدا با صورتی ظاهر میشود عقل انسان سببی نمی یابد
چرا نبایست در صورت آدم باشد که فرمایش خود را بما
تعلیم دهد و تدبیر جلالش را که مخصوص بانسان
باشد بعمل آورد این پستی که تجسم کرد علی الظاهر باشد
خود خدا را آلوده نمیسازد مگر اینکه مخلوق جسمانی که
هست آلودگی بخالق میرساند چونکه با کلّ مخلوق هم
با فاسد و گناهکار همیشه حاضر است امّا طاهر و قدّوس
در ذات خود ابداً هست بلی و آمین قدّوس قدّوس
قدّوس است خداوند مخلوق را و کلّ عالم از جلالش پر است ÷

و هیچکس

و هیچکس نمیداند که چگونگی خدا چونست لیکن این شک و شبهه
ندارد که غیر از خدا زنده و حقّ خدائی نیست خدا یکست
و بجز او دیگری نیست همین اعتقاد ماست این ایمانست
که در آن زنده گی میکنیم و میمیریم و بقیامت میرویم و بغیر از
یک خدا که بی آغاز و بی آخر و در هر صفت بی انتها باشد ممکن
نیست که خدائی دیگر بشود ÷ و هر چند خیال میتوان کرد که
وجود بسیار از خود رسیده و بی آغاز شده که کلّی ایشان
محدود باشد و لیکن خیال کردن که بیش از یک وجود
که بی آغاز و در هر صفت بی انتها باشد هست ممکن نیست
چون باید یکی هر صفت الهیّت مخصوص میباشد بدیگری
چیزی باقی نمیماند ÷ و کلمهٔ که به بنی اسرائیل داده بود
حقّ است ابداً حقّ است یعنی همین که ای اسرائیل استماع
نما خداوند خدای ما خداوند یست واحد ÷ این اعتقاد
مسیحیان است و در ایّام قدیم بسیار از این ملّت بظلمت
بت پرستان شهید شدند از آنجهه که توانستند بخداوند

زنده و حق کافر شوند ÷ و بر روی زمین قومی و ملّتی نیست
که اعتقاد ایشان از اعتقاد مسیحیان در خصوص توحید قایم‌تر
باشد و در این باب هیچ ملت از ما غیور نیستند و در این
خصوص همه از ملّتهای مسیحی اتفاق کرده‌اند که یك خدا
هست واحد و زنده و حق است که تنها خالق و پروردگار
و قاضی و حاکم کل مخلوقاتست ÷ ایمان مسیحیان در حالت
زندگی و مردن همین است و او مسیحی نیست بلکه کافر است
که اعتقاد دارد که غیر از خداوند واحد خدائی هست ÷ و امّا چونکه
نمیدانیم چگونگی خدا چونست کیست که رهنمائی ندارد بغیر از
عقل خود میتواند جرءت کند بگفتن آنکه لایق و ممکن نیست
که چگونگیش چنین شود که از آغاز تا ابد الآباد اقانیم یعنی
نفرها با توحید باشد ÷ و چونکه نمیدانید که وجود خدا
چه وجه دارد چه میدانید که اقانیم باتفاق هم یك
وجود نمیباشد که این وجود بی ابتدا و بی انتها باشد
÷ و عقل انسان قبول میکند که چنین میشود امّا از

فهمیدنش

فهمیدنش عاجز است این مانند چیزهای بسیار حکمت‌ست
و بسا سرّ و رمز هست که لا محاله باید باور کرده شود هرچند
از آنها هیچ نمی‌فهمیم مثل آنکه سابق بر این گذشت که روح
و بدن یکنفر آدم بهم میرسانند و لیکن این اتّحاد از فهم ما
دور است قصد نوشتن میکنم و دست من اطاعت خواهش
من میکند و قلم میکشد تا آنکه حروف بوجود بیاید امّا کیستکه
کلاً این عمل را بیان کند و حال آنکه دست من عقل ندارد
بلکه آلت عقل و روحست ÷ و عالم از سرّ و حکمت پر است
و سبب که اثر ما نمیکند آنست که چنین زیاد هستند ÷ و
اگر عمل حق تعالی از عقل انسان اینقدر بلند است و
آنقدر رمز و حکمت دارد آیا عجب میشود که وجود و
چگونگی خدا سرّ و حکمت داشته باشد ÷ و اعتقاد ما
اینست که در توحید الهی اقنوم هست یعنی وجود و چگونگی
خداوند واحد چنین است که سه اقنوم باشد که پدر
و پسر و روح القدس نامیده شده است ÷ این اعتقاد

تثلیث الهیت نه از خلقت عالم ونه از پروردکاری خدا ونه
از عقل انسان برآورده نیست بلکه کلاً از الهام الهی است
یعنی فرموده خود خداوند در کتاب مقدس ما که توریة
وزبور وکتابهای پیغمبران وانجیل باشد ؛ واما چه دلیل
دارد وچه طور خاطرجمع توان شد که کتابهای مذکور
فی الحقیقت کلمات خدا هستند معلومست اکر این کتابها
حقیقتاً کلمات خدائی است پس هر اعتقاد بر حکم که در این
کتابها هست حق است لا محاله باید باینها ایمان آورده
شود خواه فهمیده وخواه نافهمیده شود بنا براین اکر چون
خدا می فرماید باید آدم اطاعت کند یا هلاک شود ؛
وکفته شده است که کتاب مقدس ما هرچند اول کلمات
خدا بودند لیکن کروه فاسد وملحد این کتاب مقدس را
تغیر دادند وحالا آن کتابهای مصرف وباطلست ؛
والبته این کار بزرکیست ومی باید تفحص کرد اکنون
سوال می کنم وجواب لازمست که چه وقت ودر کجا

وبواسطه

وبواسطه که بوده است که این کتابهای مقدس تغیر یافته اند
؛ وهرکس میداند لفظی که بی اصل وبی دلیل باشد منزلت
ندارد وافسانه باید شمرد ؛ واکر مرد کور کوید که آفتاب
وماه وستاره نیست رحم از برای کوری بخندیدن
حماقتش بدل می شود همان طور کسی که در خصوص دین
حرف میزند لیکن برای کفته خود دلیل ندارد از هر صاحب
حکمت وعقل سزاوار ملامتست ؛ واکر در این کفته
شود که طوفان شده کل ساکنان وخانها وزمین
انکلیستان را برداشته است که چیزی بغیر از سنک
سخت در میان موج دریا نمانده است که بچنین نقل
باور میکند مکر حجت تمام داشته باشد ؛ وبکذار
که در زمان این خبر عجیب یک ایلچی قزلباش باحشمتش
وچند نفر تاجر قزلباش که کل ایشان مردمان صالح و
راستکو باشند از انکلیستان برکشته با یک لفظ
بکویند که ما بقدر مدت یکسال بعد از آنکه خبر

خبر مذکور در ایران شهرت یافت از آن ولایت بیرون آمده‌ام
در آن ایام اهل انگلیس از ترس دریا آنقدر دورند که همیشه
فخر میکردند که صاحب دریا هستیم و بجهة کشتیهای بیعدد
ایشان دولت از هر ولایت که بر روی زمین هست
بخزانه خود می آوردند؛ و دیگر بگذار که یکسال بعد از
برگشتن ایلچی قزلباش یکنفر ایلچی انگلیس با حشمتش بیاید
و اینکه مسافران و تاجران و مال انگلیس متصل بیایند
چنانکه پیش از آن ایام می آمدند آیا هر کس فی الواقع
نخواهد دانست که نقل غرق شدن انگلستان دروغ است
و برای ریشخند اهل ایران گفته بود و یا اینکه ضرری
بایشان برسد؛ و این مثال آنان است که بی دلیل
میگویند کتاب مقدس ما تغیر یافته زایل شد؛
و اکنون امیدی هست که باذن خدا بیان شود
برضامندی صاحب فهم و عقل که کتابهای مقدس
مسیحیان تغیر نشده و زایل نگردیده اند اما حالا اشد

اوّل

اول کلمات خدا هستند؛ و بدین دلیل آوردن خشنود هستم چونکه
آنانیکه انشاالله جواب ایشانرا خواهم داد بدرستی داشتن
حق اقرار میکنند لهذا باید از من منت دار شوند از جهة خبر بهجت
که بچشم روشن ایشان خواهم آورد؛ و سؤال میکنم چه وقت
کتابهای حضرت موسی و پیغمبران دیگر متغیر شدند؛ و گفته
شده است که اینکار ملحد چند صد سال بعد از ایام حضرت
عیسی کرده شده بود بسیار خوب در آنوقت علم و خبر فراوان
بود و تواریخ نویسان حاضر بودند که هر واقعات عجیب را
مکتوب کنند و چونکه یهودیان بر روی زمین متفرق شوند
احتمال میرود که در میان فرقهای منقسم ایشان گفتگو و بحث
در خصوص تغیر دادن کتابهای مقدس خودشان زیاد
میشد و دیگر این احوالات مرقوم گردید البته اگر خودشان
نخواستند بنویسند مسیحیان می نوشتند چونکه در آن کتابها
حق داشتند آیا چنین چیزی نوشته شد و یا اینکه در کتابهای
مسیحی که بی عدد است خبری باین وجه و یا حرفی که عبارت

از چنین عمل یهود باشد پیدا میشود چنین اخبارات هرگز یافت
نمی شود ولیکن مسیحیان از ایام حضرت عیسی تا بحال کتابهای
پیغمبران داشتند و با آن کتابهای مقدس مشغول شده آنها را
بحراست تمام محفوظ کردند ❊ چونکه در میان مسیحیان و یهودیان
همیشه عداوتی بوده هرگز ممکن نشده است که این دو ملت موافقت
بتغییر دادن کلمات خدا بکنند ❊ والبته یکی از ایشان نتوانست چنین
کار فاسد بکند چونکه آن ملت دیگر بظاهر کردن آن عمل ملحد
بدیگری غالب می آمد ملت مسیحی در مدت کم بعد از حضرت عیسی
بهر ولایت رسید که در آنجا یهودیان ساکن می بودند و بسیاری
از مسیحیان آن ایام اول یهود بودند از ملت پدر خود شان برگردیده
بحضرت عیسی ایمان آوردند آنانیکه یهود بودند البته که از
یهودیان دیگر بکتابهای پیغمبران خود کم بلد نبودند ❊ و حواریان
هم یهود بودند و که میتوان گفت که کلمات خدا نداشتند و چون
در این کتابهای پیغمبران احوال حضرت مسیح نوشته بود ملتفت
باین کتاب از یهود کم محتاج نبود و چون در آن کلمات

مقدس

مقدس آنقدر حق داشتند لا محاله با ایشان واجب بود که آنرا
محافظت نمایند تا آنکه حجت بآمدن حضرت مسیح بیاورند ❊ و
یهود هم که ایمان نیاورده بودند حراست همین کتابها کردند
که موافق اعتقاد خود دلایل نمایند باینکه حضرت مسیح نیامده است
ولیکن خواهد آمد و باینطور مسیحی خبردار از یهود و یهود هم
خبردار مسیحی شدند و فرقهای مختلف از این دو ملت همه از یکدیگر
خبر بجستند نحوی که آسان تر میشود که حالا شیعه و سنی باتفاق
هم قرآن را تغییر دهند از آنکه مسیحی و یهود موافقت کرده کتابهای
پیغمبران را تغییر داده باشند ❊ و در مدت سیصد و یا چهار
صد سال بعد از ایام حضرت مسیح چند نفر زندگی میکردند
که ایمان بدین مسیحی و یهود نداشتند و این منافقان
صاحب علم و فهم بودند و بسیار خلاف اعتقاد این دو ملت
میگفتند و آنها را بدروغ ملامت میکردند لیکن نگفتند
آنکه کتابهای پیغمبران تغییر یافته است جرئت نمیکردند
و الان اگر همچنین می بود حجت آن کافران تمام میشد ❊

والبته آن کافران از سر چنین گناه نمیگذشتند بلکه مسیحی و یهود را
لعنت میکردند که شما دعوی دین حق کرده و کتابهای که میگوئید
کلمات خداست تغییر میدهید پس تا بچه مرتبه فاسد و کاذب
شدید ؛ و همین برای خراب کردن هر دو ملت بس می بود
ولیکن آن منافقان دانستند که کتاب پیغمبران صحیح است
واگر در این خصوص دروغ میگفتند مثل داغ بر پیشانی خودشان
ابدا جا میگرفت ؛ و اهل شیعه شکایت میکنند که سنیان
در بعضی جا قرآن را تغییر داده اند خصوصا در حق امیر المؤمنین اما
مسیحی و یهود یکدیگر را ملامت نمیکنند که شما کلمات خدا را
تغییر داده کم و زیاد کردید پس اگر کسی چنین گوید کتاب خود
و کتاب ما را مقابله کند تا معلوم شود هر دو یک است ؛
و این موافقت از برکت خداست چونکه بعد از ظهور حضرت
عیسی که او را انکار کردند در بحث کردن به تنگ آمدند
از جهة کتاب پیغمبران بخلاف اعتقاد ایشان می آمد لیکن
نتوانستند آن کلمات را محو کنند ؛ و این موافقت در میان



کتاب مسیحی و یهود با وجود عداوتی که با یکدیگر داشتند دلیل
برهانی است که آن کتابها بعد از حضرت مسیح تغییر نیافته اند ؛
و کتاب مقدس در ایامیکه نزدیک بایام حضرت عیسی باشد
متغیر نشد چونکه در آن ایام و مدتی پیش از آن یهود بفرقهای
مختلف منقسم شدند که در میان ایشان عداوت زیاد
بود و بهر طور مقاومت با یکدیگر میکردند و همچنین یکدیگر را ملامت
میزدند که شما کتاب مقدس را تاویل بدروغ میدهید اما
نگفتند که آن کلمات را تغییر میدهید ؛ و در آن ایام دو فرقه
که از دیگران مشهورتر باشد فریسیان و زادوقیان بودند
که اختلاف ایشان با هم از شیعه و سنی کمتر نبود و مثل آنها
این دو فرقه دعوی حق کردند و حجت از برای اثبات اعتقاد
خود از همین کتاب مقدس می آوردند ؛ آیا صاحب عقل میتواند
باور کند که این فرقها با آن عداوتی که با یکدیگر داشتند
اتفاقا کتابها را که مقدس میدانستند تغییر دادند کسی که
بچنین چیز باور کند بایست در میان شب و روز فرق

نگذارد ÷ و انسان هرچه فاسد است بکاریکه بنهایت شرارت
و الهاد باشد شروع نمیکند مگر اینکه موجب بزرگ باعث آن
شود خصوصًا چون احتمال دارد که قباحت ایشان دریافت
می شود و انتقامش کشیده بشود ÷ و اکنون سوال میکنیم که یهودیان
پیش از ایام حضرت عیسی چه موجب داشتند که کتاب پیغمبران
خود را تغییر بدهند خصوصًا آن آیات که مناسب بحضرت
مسیح بود چون بنی اسرائیل از او آنقدر امیدوار و خاطرجمع
بودند که با پادشاهی و با جلال بی انتها خواهد آمد و کل
دشمنان ایشان را مغلوب و ذلیل خواهد کرد ÷ و حالا
همین آیات مخصوص بحجت مسیحیان می آید و پارهٔ از بنیاد
دین ماست ÷ و یهودیان آنقدر احترام برای حروفات
توریة داشتند که گمان بردند که اگر یک حرف غلط شود
از آنجهة عالم خراب میشود و در نوشتن کتاب مقدس
خودشان زحمت کلی میکشیدند که مبادا خطا شود ÷ و
در محافظت کتاب نمیشود که بیشتر زحمت کشید از آنکه

یهودیان

یهودیان در حفظ کتاب خود میکشیدند ÷ و اگر در بعضی از
جلدها چند غلط یافت شود از این جهة کتاب مقدس
از درجه اعتبار نمی افتد مگر چنین غلط در نوشتن قرآن
تمامی کلماتش را زایل گرداند ÷ و کلمات خدا می ماند هرچند نویسنده
گاهی سهو میکند ÷ و تخمینًا دویست و هشتاد سال پیش
از ولادت حضرت عیسی کتاب مقدس یهود که در زبان
عبرانی بوده باشد بزبان یونانی ترجمه شد این
ترجمه بفرمایش پادشاه مصر در شهر اسکندریه نموده
شد ÷ و در ایامیکه حضرت مسیح بظهور آمد نسخه ها
از آن ترجمه در دست کسانیکه با یهود دشمنی داشتند یافت
میشد که ممکن نبود که یهود اگرچه خواسته باشند کتاب
مقدس را در زبان عبرانی و هم در زبان یونانی
تغییر بدهند ÷ و بعضی گفتند که توریة در ایام سلیمان
ابن داود و بفرمایش آنجناب بزبان سوریانی
ترجمه شده بود اما مشهور آنست که تخمینًا صد سال

بعد از ولادت حضرت مسیح اهل سوریه کتاب مقدس را در زبان
خودشان داشتند؛ و چند صد سال پیش از ایام حضرت مسیح اهل
سمریه که شهری بود در یک منزلی بیت المقدس با حروفاتی که
مخصوص با ایشان بود توریه حضرت موسی را نوشتند؛ و در
میان این دو قوم غیرت و عداوت همیشه زیاد بود و در
ایام حضرت عیسی بحدی رسیده بود که با یکدیگر معامله
نمیکردند؛ و بکذار که شیعه و سنی موافقت کرده قرآن را تغیر دهند
آیا در دست فرنگی قرآن صحیح نیست و حال آنکه در فرنگستان
با اسم زده بسیار است و اهل آن کتاب چه طور میتوانند با آنها
دست یافته تغیر دهند که در روی زمین قرآنی صحیح نماند
؛ و این مثال کتاب مقدس ما است خصوصا در ایام حضرت
مسیح و بعد یعنی ایاما که کتاب پیغمبران بچند زبان ترجمه
شده و بهر ولایت برده بدست مومنین و کافر رسیده
بودند؛ پس ثابت شد که کتاب پیغمبران بعد از حضرت عیسی
تغیر نیافته اند سبب آنکه ملت مسیحی و یهود هر دو با غیرت

وعداوت

وعداوت آن کتاب مقدس را محافظت مینمودند؛ و پیش از آن
ایام این کتاب متغیر نشد از جهة فرقهای مختلف یهود و غیر
از ایشان که همه حراست کلمات خدا کردند و دیگر کتابهای
مذکور بچند زبان ترجمه شده تغیر دادنش باز ممتنع شد؛
و در مدت چهار صد سال بعد از حضرت عیسی کتاب
مقدس ما بچند زبان ترجم شد خصوصا بزبان لاتین
کما اکنون با این ترجمه ملت قاطولك پر اعتقاد دارند که بی عیب است
؛ اما از بزرکترین حجتها نسبت بخلوص و صحت کتابهای پیغمبران
این است که نه حضرت مسیح و نه حواریان از یهودیان ملامت
نمیکردند که شما کتابهای مقدس را تغیر دادید این یک
دلیل بزرگ است باثبات آنکه در ایام حضرت مسیح این کتابها
صحیح بودند و پیش ثابت شد که بعد از آن ایام تغیر نیافته اند؛
و هر قدر تفحص در این باب زیاد بشود اظهارتر میشود که
کتابهای مقدس ما تغیر نیافته اند و دیگر هرگز ممکن نبود
که تبدیل شوند؛ و بعضی از داناترین علمای فرنگستان

کتابهای بسیار درین باب گفته اند و بعد از تفتیش و زحمت
بحساب آشکار شد آنکه از اول معلوم بوده است یعنی کتابهای
مقدسه با تحقیق کلمات خداست ؛ و اما گفته میشود که دین
مسیحیان خصوصاً از انجیل میباشد و دیگر میگویند که حضرت
عیسی انجیل خود را باسمان برد که متابعانش کتاب مقدس
که مخصوص بخودشان باشد نداشتند و چون حواریان
و شاگردان حضرت عیسی این احوال مشاهده کرده دانستند
که ملت بی کتاب زود زایل میگردد بنابراین بی اذن
و بی وحی و بی الهام خدا کتابی ساختند و ملت خود فریب
داده گفتند که همین انجیل حضرت مسیح است ؛ و این ذم
و غمز کلاً بسیار گران است و البته آنانیکه چنین دعوی
میکنند گمان نداریم که بعد از این تقریر ممکن باشد که مسیحیان
معذرت مذهب خود بحرف بزنند ؛ پس با این تنگی گرفتار
شده ایم نزد صاحبان عقل و صاف دلان التماس
داریم که از شفقت خودشان با آسودگی سخن چند

در باب

در باب دین مسیحی بشنوند و بعد از آن موافق حکمت
خود فیصل دهند ؛ و منکر نیست که حضرت عیسی پیغمبر حقیقی
و عظیم بوده است و برای این آمد که شریعتی و مذهبی برپا
نماید به بنیاد شریعتیکه خدا بدست حضرت موسی داده بود
؛ و اکنون سؤال میکنیم اگر موافق عقل و رسم رسالات الهی
باشد که حضرت مسیح کار خود را شکست بدهد که دیگر برای
آن آمده بود یعنی که دین و مذهب را برپا نماید چون هرگاه ثابت
شد که حضرت عیسی انجیل خود را باسمان برد و میان شاگردانش
حجتی نگذاشت ملتش شکست یافته و حال ایشان از اولی
بدتر میگردید سبب آنکه وقتیکه بشریعت حضرت موسی قایل
شدند بحق الهی بودند اما موافق این اعتراض در همان
ساعت که حضرت عیسی از دنیا رفت بعد از آنکه سه چهار
سال پیغمبری نموده بود تابعانش بظلمت تمام افتادند و
بی هادی و بی کتاب که از خدا باشد گمراه شده در
تاریکی رو بهلاکت میرفتند ؛ و مثلاً اگر قافله در شب

چهاردهم ماه که خوب روشن باشد روانه شده و بکوه بلند
رسیده در سر راه ایشان غاری تاریک و ناشناخته بیابند
که در درِ او شخصی با فانوس بزرگ ایستاده آنهارا بگوید
که همین غار راهی نزدیک و آسان است که از اینطرف بآنطرف
کوه میگذرد و لیکن گذشتن از سر کوه بسیار دشوار و مخوفست
و دیگر ایشانرا با فانوس خود از غار رهنمائی خواهد کرد ⁂
و تصور نما که بعضی از اهل قافله بصاحب فانوس گوش کرده
از عقب او در غار راه میروند • و صاحب فانوس زمانی
قلیل رهنمائی ایشان خیلی خوب میکند و تابعانشرا
مشغول میکنند تا آنکه نفهمند در کجا اند و بصاحب
فانوس بنهایت محتاج هستند و چون از خود نمی توانند
پیش روند و نه اینکه برگردند در این حالت ناگاه صاحب
فانوس قصداً فانوسشرا خاموش بکند و تابعانشرا
بهلاکت گذاشته خودش از راهیکه بلد است میرود ⁂ آیا
این صاحب فانوس هادی بوده است از خدا فرستاده

که قافلهٔ را

که قافله را از راه راست رهنمائی کند اما از چنین گمان بیهودگی
ایشان خیلی بیشتر است که میگویند حضرت مسیح پیغمبر و هادی
بوده است از خدا فرستاده و بعد از آنکه شاگردانشرا نور
انجیل زمانی قلیل رهنمائی کرده بود ناگاه قصداً نور را از ایشان
برده و دوستان خود را در ظلمت تمام واگذاشت تا هلاک
شوند آیا پیغمبری دیگر مثل این چنین فریب داده است آیا رب
العالمین به بندگان ضعیف خود چنین حیله میکند استغفر الله
هر که چنین گمان از خداوند عالم دارد البته کافر است ⁂
و خدا اعلی و مهربان و قدوس است و حاشا که مثل ظالم
بیقرار رفتار نماید • و قبول کرده شده است که شریعت
و مذهب حضرت مسیح بجای شریعت حضرت موسی است
و بآن شریعت مثل به بنیاد بنا شده است اما اگر حضرت
عیسی انجیل خود را بآسمان می برد و شاگردانشرا وامیگذاشت
که تابع انجیل ناحق باشند پس در همان ساعت که خودش
از دنیا میرفت دین و مذهبش محدود و برطرف میگردید

وچون وقتیکه حضرت عیسی بظهور آمد شریعت حضرت موسی
باتمام رسید وقت رفتنش اگر انجیل خودرا باسمان می برد
عالم بی هادی وبی شریعت میماند آیا صاحب عقل این را باور
کند وحال آنکه در کتاب مقدس مرقوم نموده است که حق تعالی
همیشه حجت وبنده مؤمنین تا بروز قیامت در عالم خواهد
داشت ❊ وحواریان مرد صالح ویا فاسد بودند اگر صالح بودند
دروغ وکفر تا باین حد از ایشان ظاهر نمیشد که از خودشان
انجیلی را بسازند ومکرر گویند همین انجیل حضرت مسیح است
واگر حواریان مرد فاسد بودند پس حضرت عیسی شریعت
ومذهبی مقرر نکرد وهم وحی نداشت وبعد از او
کسی نبوده است که مطلع بدینش باشد وهرچه که بزبان
عربی وفارسی در کتاب فلان وفلان در خصوص صحت
حضرت عیسی نوشته شده است دروغ است ❊ وشاهدی
آن کتابها را که بدین واوصیای حضرت عیسی اقرار کنند
میگذارم با آنانیکه باید کتاب خودشانرا تحقیق کنند ❊ ودرحق

انجیل

انجیل ودین حضرت مسیح دلایل زیاد وحجت تمام است ولیکن برای
صاحب عقل وصاف دلی اثبات چند که روشن وقایم باشد
بس است چونکه از خود دلیل بسیار بخاطر می آورد ❊ ودراین خصوص
ضرور نیست که یک حرف دیگر گفته شود مگر اینکه هیچ دلیل وگمان
ندارد که حضرت عیسی کتابیکه از آسمان آورده باز باسمان برده
باشد ❊ واین حرف چند صد سال بعد از آنکه حضرت مسیح از
دنیا رفته بود شهرت یافت وچونکه مثل سایه پیش نور عقل
وتفتیش نمی ایستد بافسانهای دیگر باید شمرد که موهوم باشند
ولیکن بی اصل هستند واز این جهة میمانند که مردمان آنقدر
ناشناس وکاهل اند که اعتقاد خودرا تفتیش نمیکنند ❊ واصل
انجیل حق اینست وقتیکه حضرت مسیح خواست از دنیا رود
بحواریان گفت که شما را مفید است که من بروم که اگر من
نروم آن تسلی دهنده بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم
او را بنزد شما خواهم فرستاد ❊ واو چون بیاید جهانیان را بگناه
وصدق وانصاف ملزم خواهد ساخت ❊ بگناه زیرا که برمن

ایمان نمی آرند ❖ بصدق زیرا که بنزد پدر خود میروم و شما دیگر مرا
نمی بینید ❖ بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است
و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا نمی توانید
متحمل شد ❖ اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را بتمامی
راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد
گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را با آینده خبر
خواهد داد ❖ او مرا جلال خواهد داد زیرا که او آنچه را
از آن منست خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد ❖ و دیگر
می فرماید از نزد پدر بیرون آمدم و بجهان رسیدم و باز
جهانرا گذارم و بنزد پدر میروم ❖ و ایضا آن تسلی دهنده
یعنی روح القدس که پدر او را باسم من خواهد فرستاد
همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شما را
گفتم بیاد شما خواهد آورد ❖ و موافق این حواریان از الهام
روح القدس انجیل را نوشتند که در آن احوال حضرت عیسی
و وقایع راست از شرح بعثتش و دینیکه بنا نموده بود و قدری

*و هر آنچه پدر دارد از آن منست از همین سبب گفتم آنچه از آن منست*
*خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد*

از احوال

از احوال شاگردان و ملتش مختصر نوشته شده است ❖ و
آنانیکه انجیل را نوشتند از اول تا آخر مثل پیغمبر قدیم بالهام
خدای قادر مرقوم کردند و از کتابهای آن پیغمبران دعوت
میکنند و بعضی پیشگوئی ایشانرا نقل مینمایند پس دین
مسیحی بر اساس حواریان و پیغمبران بنا شده است که عیسای
مسیح خود راس زاویه میباشد ❖ و ممکن نیست در ایامیکه
حواریان زنده می بودند و محافظت انجیل را مینمودند تغیر
یافته باشد و پیش از آنکه کل ایشان بتاج شهادت مشرف
شدند دین مسیحی در آنقدر ولایات که از یکدیگر دور
باشد قایم بنا شد که اگر در یک ولایت بعضی چنین
فاسد بوده باشند که انجیل را تغیر دهند بزودی فسق
ایشان آشکار میشد بجهة ملت مسیحی که در ولایت دیگر
ساکن می بودند چنانکه اگر اهل بغداد قرانرا تغیر دهند
حیله ایشان بزودی در ایران و روم و جزیره عرب
معلوم میشود ❖ و بعد از آنکه گفته شد اگر حقجوئی در قبول

کردن انجیل و کتابهای پیغمبران که کلمات خداست دشواری
و شک داشته باشد بسیار دلایل و حجت دیگر هست که بازن
خدا شبهه اش در دود ❖ و غرض از این رساله آنست که چند دلایل
رضامندی در حق دین مسیحی آشکار سازد و نه اینکه خواننده را
خسته کند بدر آوردن کل حجت که بخصوص باین مذهب
باشد ❖ و اما میتوان گفت که اگر دین مسیحی آنقدر دلایل و
حجت دارد که رد نمیشود و اگر مشهور باشد همین مذهب
الهی است چرا اگر کل ساکنان زمین این دین را اقرار نکرده‌اند
علی الخصوص همه که در ممالک مسیحیان اند که باین اعتقاد
از طفولیت تربیت یافته اند و لیکن مشهور است که بعضی از
ملت مسیحی آشکار دین خود را انکار میکنند جواب آنست که چنین
فسق عجب نیست سبب آنکه دل انسان فاسد است و در هر
ولایت بعضی هستند که عقل ایشان آنقدر کور است که میگویند
خدائی نیست که از این بیشتر دیوانگی و حماقت نمی شود ❖
و بعضی حیات باقی را انکار میکنند و میگویند بغیر از جسم

چیزی

چیزی نیست و دیگران که هیچ حق به یکبارگی نمانده وجود جسم را
انکار کرده اند و گفته اند که این دنیای سخت که زیر پای ما باشد
چیزی نیست بلکه فریب خیال ماست چه فایده که با آنها
بحث بکنیم که تا باین حد دیوانه و بی عقل اند هر چند در علم
صاحب کمال باشند ❖ و اگر این کافران بگویند که دین
مسیحی برحق است آیا کمال و جلالش بیشتر میشود و یا اگر
اگر چنین مرد بیهوده آنرا اقرار کند آیا قایمتر میشود بتحقیق
نه اگر مردم بچنین دیوانگی مذهبی که موافق عقل باشد
اقرار کنند همین بس است که آن مذهب بی آبرو
گردد ❖ ایراد و اعتراض می شود که در میان مسیحیان افراق
مختلفه هستند که بعضی از ایشان با یکدیگر جنگیده اند
جواب آنست که چون عقل انسان کوتاه است و هم
بواسطهٔ گناه تاریک گردیده نمیتواند بی اذن و توفیق
خدا باعتقاد حق برسد ❖ و احتمال ندارد که هر که دعوی
دین مسیحی کند در باطن مؤمن و معرفت خدا

داشته باشد کسیکه گمراه باشد در کوری خود مقاومت
حق میکند لیکن خیال دارد که در یاری دین راست میجنگد ؛
و نسبت بعقل انسان آنقدر اختلافی هست که در خصوص
هر چیز نتیجه مختلف بیحد است بنابراین اختلافات
میان آنانیکه همدین اند میشود ولیکن اکثر اوقات موافقت
در خصوص چیزهای گران دارند اگرچه نسبت بچیزی سبک
مختلف باشند ؛ و ستم و جنگ در میان افراق و
قومهای مسیحی شده است چونکه بسی از اوقات صاحبان
حرص که خواستند دولت و جلال ایشان زیاد شود
اگرچه کل شریعت انجیل را برطرف کرده باسم دین
جنگیده اند این تقصر مذهب نیست بلکه گناه آن
ریاکاران است ؛ و در انجیل فرموده است که ملت مسیحی
باید با صلح و محبت باشد ؛ و یکی از پیغمبران قدیم حضرت
مسیح را بلقب رئیس السلام خوانده است ؛ و بنابراین مذهبی
قیاس کرده شود از جهة خطا و گناه بعضی که گفته باشند

که باین

که باین دین قایل هستیم ؛ و اما با شریعتش و محبت الهیت
که دارد و یا ندارد باید حکم داده شود ؛ و در آفاق دنیا معلوم
شد چه ستم و چه جنگی خونبار در میان شیعه و سنی
بارها اتفاق افتاده است اما نشنیدم که مسلمانی نسبت
بدین خود شک داشته باشد از آنجهة آنانیکه قرآنرا
قبول کرده با یکدیگر جنگ میکنند ؛ و اجابت شد که
در ملت مسیحی افراق مختلف هستند بعضی از بعضی کم تفاوت
دارند و اینکه دیگران هستند که در اعتقاد و هم در رفتار
از یکدیگر مختلف اند که گواهی حق انجیل میشود که این افراق
مختلف آنرا کلمات خدا میدانند رب العالمین میداند
که کدام برحق است و هر یکی را موافق عمل خود جزا خواهد داد
؛ و چونکه ثابت شد که توریه و انجیل که الآن هست کلمات
خداست ؛ پس چند از علوم مقدسه آن باذن خدا
مختصرا بیان خواهم کرد و سابقا اقرار شد که دین مسیحی تحقیق
میکند که خدایی نیست بغیر از خدا که زنده و راست و قدیر باشد ؛

و در کتاب مقدس ما آنقدر آیات در خصوص یکانکی خدا هست که
اکر تماما بیان شود کتابی مطول میشود بلکه صاحب عقل و
فهم میداند که اعتقاد ما نسبت بتوحید از اعتقاد مسلمان
کمتر نیست و مثل مسلمان چنین خیال را که خداها هست
دروغ و بیهوده و ملحد میدانیم ❊ واما با وجود یکه بتوحید
اعتقاد کلی داریم و آنرا بادل و روح قبول میکنیم هم اعتقاد
داریم که یکانکی خدا چنین است که سه اقنوم یعنی سه نفر
اتحاد بیك خداست این اقانیم در کتاب مقدس
پدر و پسر و روح القدس نامیده اند که این
اقانیم یك خدائیست که همان در وجود و در قدرت
و جلال و هر صفت یکسانانست ❊ و اقرار میشود که این
اتحاد تثلیث بتوحید حکمت و رمز است که انسان
در این حالت ناکامی نمیتواند بفهمد بلکه مخلوقی نیست
که آنرا بفهمد اما چون البته خدا در کتاب خود فرموده است
که چکونکیش باینطور است لاعلاج باید ایمان آورد

ویقینا




و یقیناً فرموده خدا بلا تشبیه از دلایل عقل و از کواهی حواس
پنجکانه ما بهتر حجت میباشد ❊ و اکثر اوقات خیالهای ما
نسبت باحدیت بسیار نامعلوم و ناکامل اند یك آدم
وجود واحد است لیکن با روح و بدن موجود میباشد
که بیکدیکر هیچ شباهت ندارند و دیکر بدن عضوی
بسیار و روح هم صفت چند دارد باید که کلی اینها مجتمع
شود تا آنکه یکنفر آدم کامل باشد ❊ و هوا چنین مینماید
که عنصر واحد است اما چون هوا را بوساطت علم کیمیا
امتحان میکنند معلوم میشود که از سه یا چهار عناصر
موجود است که دو تا بزرکترش ضد یکدیکر باشد ❊ و
فکر میکنند که آب عنصر واحد است لیکن هر کس جزوی از
علم کیمیا فهمیده است میداند که آب از دو عناصر ضد یکدیکر
موجود است ❊ و اکر در موجود جسمانی چیزی که ظاهراً
واحد است ولیکن از چیز چند حقیقتاً بهم رسیده است چرا
در واحدیت روحانی وجود چند یك موجود نباشد ❊ و چرا یکانکی

خدا اقانیم که در ذات وقدرت وجلال یکسان باشد
نمیشود خودش در کتاب مقدس اظهار کرده است که یگانگیش
با تثلیث است چون خدا باسم پدر و پسر و روح القدس
هویدا شد لهذا واجبست که او را بیگانگی الوهیتش
و به تثلیث چگونگیش پرستیده عبادت نمائیم ؛ واعتقاد
داریم که این اقانیم الوهیت همقدر و بی آغاز و در ذات وقدرت
وجلال یکسان و دیگر که این اقانیم الوهیت باتحاد رمزانه
خدای واحد اند که تثلیث با وحدت و توحید با تثلیث
باشد بطوریکه ذات و صفت الهی منقسم و اقانیم بهم زده
نیست ؛ و سابقاً اظهار شد که این اعتقاد از جهة که نمیتوان
فهمید رد نمیشود اینکه حکمت باشد با فرموده خدا قبول
داریم و اعتقاد کلی داریم که چگونگیش چنین است که توحید
با تثلیث است پس هرکس قابلیت آن دارد آنرا قبول نماید
؛ و در میان مسیحیان فرقه هست که این اعتقاد را
قبول نمیکنند و میگویند توحید با وحدت نه با تثلیث است

این

این فرقه سیصد سال و بیشتر بعد از حضرت مسیح بنا شد
و با اختلافات زیاد در خصوص اعتقاد خود تا بحال مانده اند
لیکن در مقابل کل مسیحیان خیلی کم هستند ؛ و بسا امیدانم
که حق به بسیاری مخفی بوده است اگرچنین میبود بت پرستان
حق میداشتند ؛ و کفرگوئی بسیار شده است سبب آنکه
رب العالمین خودش را با القاب پدر و پسر اظهار نموده است
اما اگر خدا در نهایت لطف و مهربانی خود آنقدر التفات
نماید که جلال هیبتش را گذاشته و بطور احسان و محبت
بمخلوقش بیاید چه احتیاج نیست که لقب والداری بگیرد که بیم
ما در حضورش کم شده محبت و عبادت ما زیاد گردد ؛ و
در خصوص این القاب یعنی پدر و پسر بعضی اعتقاد دارند
که مناسبت این دو اقانیم الوهیت چنین میباشد که این القاب یعنی
مقدس بود رمزانه موافقت بذات الهی دارند و اینکه اقنوم
سیم که روح القدس باشد از پدر و یا از پدر و پسر برآمده
بطور رازانه و بی آغاز که تثلیث توحید در تعلق

مقدس میباشد ؛ و بعضی اعتقاد دارند که این القاب یعنی پدر
و پسر مناسبت ندارند مگر در خصوص علاقه که خدا از مهربانی
و محبت کامل خود با انسان نموده است علی الخصوص آن
تعلق که در میان حق تعالی و ذات انسانی حضرت مسیح
میباشد اعتقاد ایشان آنست که در میان اقانیم الوهیت
اتحاد بی آغاز و بی انتها هست که بلندتر و مقدس‌تر و ازانه‌تر
باشد از آنکه بوساطت تشبیهات دنیا هویدا شود لیکن یک
اقنوم الوهیت لایق دید که خود شرا در کلمات و پروردگاری
با انسان بنماید و برای بنی آدم حصه از یک کار الهی بنام
و یا لقب پدر بعمل بیاورد و اقنوم دوم الوهیت لایق دید
که حصهٔ دیگر برای رستگاری ما بنام پسر بعمل بیاورد و
اقنوم سیم لایق دید که حصهٔ ما بقی را برای احسان و سعادت
ابدی انسان بنام روح القدس بعمل بیاورد لیکن وحی
ربانی نشده است که اظهار شود چرا یکی از اقانیم فلان
حصه را از کار الهی بعمل آورد ؛ و آنچه بی شک مشهور

باشد

باشد اینست که رب العالمین در کلماتش خودش را به
اقانیم هویدا نموده است و این اقانیم برای رستگاری بنی آدم
پروردگاری بهم کردانیده خدای واحد بی تغییر
و بی شبیه و بی شریک هست ؛ و پیش از آنکه مخلوق خلق
شد واحدیت الوهیت با تثلیث اقانیم واحد شد نه تنها
و در اتحاد اقانیم و در توحید ذات الهی بی انتها سعید
و مبارک شد ؛ و خدا اگر قدر و جلالش بیحد است به تثلیث
خود کنایه داد چون در آیهٔ اول توریهٔ اسم مبارک خود را
بر رسم جمع و نه بر رسم مفرد بیان فرموده است ؛ و نیز در این باب
میفرماید که انسان را بیافرینیم که عبارت باشد بمشورت
اقانیم نسبت بمخلوقی که در خصوص او هر یکی از اقانیم بعد
هویدا میشود در پروردگاری همین مخلوق که خدا با توحید
تثلیث می آفرید ؛ و هرچند گفته شود که جمع بر رسم علم کلام
آورده شد حق آنست که از ابتدا تا انتهای قرآن رسم جمع
نگاه داشته است در هر جا اگر گفته باشد که خدا فلان

وفلان فرمود چنانچه که رب العالمین در پروردگاری خود
شهادت به تثلیث خود داده بود در کتابی که بوجه قوی
وحق توحید را تعبیر مینماید همان کتاب که این سوره
عجب دارد یعنی قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد ❊ وهمین سوره بمعنی راستیش اعتقاد
مسیحیان است چون ممتنع است که مثل خدا وجود دیگر در
هر صفت بی انتها باشد که او با تثلیث اقانیم و با توحید
الوهیت چگونگی دارد ❊ وممتنع است وجودیکه ازل و آزال
باشد مولود شود و یا اینکه بعد از وجود دیگر بهم رسد
چون با این طریق آن وجود بی آغاز نمیشود بلکه ابتدا
خواهد داشت و همچنان وجودیکه ازل و آزال
ودر هر صفت بی انتها باشد مولود نمیشود بمعنی که
مناسب بزبان انسان باشد هم والد نمیباشد ❊
وکار خدا آفریدنست لیکن از مهربانی بی انتها که با مخلوقش دارد
واینکه علامات با احترام نامش شود ودیگر که دلالت

بوجود

بوجود مقدم خود باشد بلکه از این جهة خدا این لقب عزیز
یعنی پدر برای خود تخصیص نموده است ❊ وحضرت مسیح فرمود
پس باین طریق دعا نمائید شما که ای پدر ما که در آسمان
هستی نام تو مقدس باد ❊ ملکوت تو بیاید وارادت تو
چنانکه در آسمان است بر زمین نافذ باد ❊ نان روزینه
ما را در این روز بما ببخش ❊ وآنچنانکه قرضداران خود را
می بخشیم قرضهای ما را بما ببخش ❊ وما را در معرض آزمایش
میاور بلکه از شریر خلاصی ده زیرا که ملک وقدرت و
جلال تا ابد از آن تست آمین ❊ در این دعا خدا پدر
ما نامیده شده است چون که خالق وپروردگار
ماست ومهربانی ومحبت برای ما مینماید ❊ واگر خدا
جزوی از بزرگواری خود با انسان هویدا کند باید
بمرتبهٔ عقل ضعیف انسان فرود آید احتمال هست
که با القاب ونامهای که قدری از آن میتوان فهمید
اظهار شود وچون محتمل است که تصور بلندترین از

احترام و محبت که در خصوص انسانیت داریم زیر این القاب
یعنی پدر و پسر میباشد عقلی که بی تعصب است در این القاب
حسن و مناسبت خاصی می بیند وقتیکه خداوند جبار
که خالق و پروردگار و جزا دهنده ما باشد آنرا اختیار
کند ٭ و هر کس میداند که این القاب یعنی پدر و پسر معنی
بسیار و مختلف دارند و گاهی بقرابت و خویشاوندی
دلالت میکند چون پسر از پدر و والد است ٭ و گاهی این
القاب بنسب مشروع علامتست مثلاً چون شخصی
زن را نکاح میکند که پسر اولاد شوهر سابق داشته باشد
این شوهر دویم آن بچه را پسر خود میخواند ٭ و گاهی لفظ پدر و پسر
استعمال میشود چون کسی پسری را که با او هیچ خویشاوندی ندارد
بجای فرزند میگیرد ٭ و آن خیرخواهی که پیران در خصوص جوانان
دارند ٭ و آن تکریم که جوانان به پیران میکنند بهمین القاب
نمودار میشود ٭ و در انجیل جائیکه نسل حضرت عیسی نوشته
شده است این فرموده است یعنی که حضرت آدم پسر خدا

بوده است

بوده است سبب آنکه از قدرت خدا آفریده شده و وجود
یافت ٭ و اکنون قرابت که در میان اقانیم الوهیت هست
هرچه باشد معلومست که ذات مقدس رب العالمین
پلید نمیشود از جهة شک و کفر مردمان که ضعیف
و ناشناس هستند و زود بخیال بر میگردند ٭ و آن
اقنوم که اکثر اوقات بلقب پسر خوانده است گاهی بنام
کلمه اظهار میشود مثلاً در انجیل فرموده است بود در ابتدا
کلمه و آن کلمه نزد خدا بود ٭ و آن کلمه خدا بود ٭ و
همان در ابتدا نزد خدا بود ٭ و هر چیز بوساطت او موجود
شد و بغیر از او هیچ چیز از چیزهای که موجود شده است
وجود نیافت ٭ در او حیات بود و آن حیات روشنائی
انسان بود ٭ و آن روشنائی در تاریکی میدرخشید
و تاریکی درنمی یافتش ٭ شخصی بود که از جانب خدا فرستاده
شده که اسمش یحیی بود ٭ و او برای شهادت آمد
تا آنکه شهادت بر آن نور دهد تا آنکه همه بوساطت

او ایمان آوردند؛ و او خود روشنائی نبود بلکه آمده
بود که بر آن روشنائی شهادت بدهد؛ و روشنائی
حقیقی آنست که هر کس را که بجهان در می آید منوّر
میکرداند؛ و این در جهان بود و جهان بوساطت
او پدید گشت و جهانش نمی شناخت؛ و بسوی خاصان
خویش آمد و ایشان نپذیرفتندش؛ و چندی که پذیرفتندش
ایشانرا قدرت داد که فرزندان خدا بشوند و ایشان
بودند که باسمش ایمان آوردند؛ و تولّد ایشان از اخلاط
و از خواهش جسمانی و خواهش نفسانی نبود بلکه مجرّد
از خدا بود؛ و آن کلمه مجسّم شده در میان ما قرار
گرفت و تجلّی او را ما دیدیم و آن تجلّی بود که شایستهٔ
یگانه پدر بود و پر از مهربانی و راستی بود؛ و یحیی
در حقّ او گواهی داد و باواز بلند گفت که این همان
کس است که ذکرش را کردم که پس از من می آید
و پیش از من است زیرا که پیش از من بود؛ و از

تمامیت

تمامیت او نعمتهای پی در پی بمجموع ما رسید؛ زیرا که هر چند
بوساطت موسی آئین قرار داده شده بود ولیکن نعمت
و راستی بوساطت عیسی مسیح رسید؛ و خدا را هیچ کس
گاهی ندیده اما فرزند یگانه که در آغوش پدر بود او را
نمودار کرد؛ و چون اقانیم تثلیث مبارک در هر صفت
یکسان اند در وجود پیش و پس نمیباشد لیکن
بنا بر این که در کتاب مقدّس باین طریق یعنی پدر
و پسر و روح القدس نامیده شدند در میان مسیحیان
عادت شد که پدر را اقنوم اوّل و پسر را اقنوم دوّیم
و روح القدس را اقنوم سیّم بخوانند که تثلیث موحد
باشد؛ و در کتابهای پیغمبران اوّلین حقّ تعالی
در کثرت اوقات باقنوم اوّل یعنی پدر هویدا
شده است ولیکن در همان حصّهٔ کتاب مقدّس
علامات از آمدن اقنوم دوّیم هست و در زبور
و در کتابهای پیغمبران که بعد از حضرت داود

باشند این علامات زیاد و روشن میگردد تا اینکه
در انجیل آن اقنوم دویم بنام عیسای مسیح اظهار شد
که این سرّ عظیم دین است که خدا در جسم آشکار شد
و بروح تصدیق کرده شد و از ملائکه دیده شد و
در میان قبائل باو ندا کرده شد و در دنیا بروی
ایمان آورده شد و بجلال گرفته شد ÷ و در میان
آیات که پیغمبران بالهام در خصوص حضرت مسیح نوشته اند
این مشهور است یعنی از برای ما ولدی زائیده و برای
ما پسری عطا کرده شده است که سلطنت بر دوش
او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خدای کبیر و والد
جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد ÷ از زیاد
سلطنت و سلامتیش را بر تخت داود و در مملکتش
انجامی نی تا آنکه آنرا بعدالت و صداقت از حال تا به ابد
استوار و پایدار و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکرها
اینرا بجا خواهد آورد ÷ در این آیات اشعیا پیغمبر



القاب و سلطنت آنحضرت را ذکر میکند و در جای دیگر
احوال انسانیتش را نقل میفرماید هفتصد سال و بیشتر
قبل از آنکه بظهور آمد یعنی که در حضورش مثل نهالی میروید
و مثل ریشه در زمین خشک شده و برا نه منظری
و نه زیبائی است وقتیکه باو می نگریم نمایشی ندارد که باو
رغبت داشته باشیم ÷ خوار و در میان آدمیان مردود صاحب
غمها و شناسنده دردها مثل کسیکه از او رو گردان می شوند
و حقیر شده که او را بحساب نیاوردیم ÷ بدرستیکه غمهای
ما را بر داشته و دردهای ما را کشیده است اما ما او را
بطوری بحساب آوردیم که از خدا کوفته و مضروب و
مبتلاست ÷ و حال اینکه بسبب معصیتهای ما مجروح و
بجهة گناهان ما کوفته شد عقوبت سلامتی ما بر او
بود و از آسیبهای وی شفا بما رسیده است ÷ همگی
ما ها مثل گوسفندان آواره گردیدیم بر گردیدیم هر کس
براه خود و خداوند گناهان تمامی ما ها را باو واست

آورد ❁ مظلوم و رنج کشیده دهان خود را نکشود مانند
برّه که به مقتل آورده شود و مثل کوسفندیکه در برابر
پشم برنده اش بی زبان است دهان خود را باز نکرد ❁
و محبوس کاه از حقّش باز داشته شد و از هم قرانانش
کیست که بفکر این افتاد که حین قطع شدنش از زمین
زنده کان به سبب عصیان قوم من صدمه باو واقع شد
❁ اگرچه مراد او را با شریران تعیین نموده بودند امّا بعد از
مردنش با متموّلان بود و حال اینکه ظلم ننموده حیله
در دهانش نبود ❁ و خداوند بکوفتن و رنجانیدنش راضی
شد غرض اینکه بعد از قربانی نمودن جانش جهة دفع
کناه ذریّة خود را به بیند و ایّام خود را طویل نموده
ارادهٔ خداوند در دستش بیشتر باشد ❁ ثمر رنج خود را
دیده راضی خواهد شد و بندهٔ صادق من به تعلیم
خود بسیاری را تصدیق خواهد نمود زیرا که بار کناهان
ایشان را او خواهد برداشت ❁ بنابراین بزرکانرا



باو قسمت خواهم داد که عظما را بجای یغما تقسیم خواهد نمود
سبب اینکه جان خود را بمرک تسلیم نموده با کناهکاران
محسوب شد و هم کناه بسیارانرا بر داشته از برای
عاصیان شفاعت نمود ❁ و در کتاب پیغمبران علامات
از اقنوم سیّم یعنی روح القدس هست امّا بسیار در
خصوص او در انجیل فرموده است و در بعضی جا بنام
فارقلیط که یعنی تسلّی دهنده باشد هویداست ❁ و بعد از
این نقل مختصر نسبت باقانیم الوهیّت که باو حمد و سپاس
باد سبب اظهار شدن هر یکرا در کلمهٔ چند موافق
کتاب مقدّس بیان باید کرد ❁ در کلمات خدا فرموده است
که حقّ تعالی بعد از آفریدن عالم انسانرا در حالت
معصومیّت و صادقیّت خلق کرد و آنقدر نعمت برای
سعادت او بخشید که لایق ربّ العالمین بوده باشد
امّا حضرت آدم و حضرت حوّا از وسوسهٔ شیطان
به پروردکار خود تمرّد کردند و میوه که از آن منع شده

بودند خوردند با وجودیکه خداوند ایشانرا مقرر فرموده
بود که در روزیکه از آن می خورید البته خواهید
مرد ؛ و چون گردن کشی کردند و خوردند در همان
ساعت حیات معصومیت و سعادت ایشان
تمام شد و روح های ایشان بگناه مسموم زیر
قضای اجل که ابدی باشد افتادند و بدنهای ایشان
که باعدم مرگ آفریده از جهت گناه با مرگ زده
در مدتی دراز و یا کوتاه وفات یافته بخاک
بر میگشتند ؛ و اعتقاد ما آنست که خطای حضرت
آدم که باعث چنین آفتها و هلاکت شده نسبت
بخدا گناه کبیر و شریر بوده است که آدم و حوا صادقا
لایق غضب لعنت خدا در دنیا و هم در آخرت گردیدند
؛ و چون روح و بدن ایشان بسبب غذای
خود گناه آلوده فاسد شدند همچنین کل اولاد
ایشان که بتولد طبیعی که از اول تا روز قیامت

از ایشان

از ایشان متولد میشوند مثل خودشان ذات فاسد دارند
چنانچه رودخانه مثل سرچشمه خود میشود لهذا اولاد حضرت
آدم مثل خودش در زیر غضب و لعنت خدا ابدا هستند
و از خود نمیتوانند از مرگ جاویدانی خلاصی یابند ؛ و چون
از اجل نمی توانند نجات یابند همچنان خودشانرا از عقوبت
بی انتهای آخرت نمی توانند رهائی دهند ؛ و چون
خدا حضرت آدم را بمرگ تهدید میکرد اگر از آن میوه
بخورد و چون فرموده خدا همیشه حق است و باید
بعمل آورد پس غضب و لعنت خدا به آدم و به اولادش
مقرر شد و از آن ایام تا بحال اثرها و دلایل ناله
ساز از ارتداد انسان که باعث بقضای الهی باشد
افزونست ؛ چه امراض و چه بلیات و چه جنگهای
خونبار و چه هلاکتها و چه ظلم و چه فسق و چه کفر
این دنیای خرابرا پیرامن جهنم گردانیده است آیا
باعث کلی اینها تقصیر کوچک بوده است بلکه گناهی

عظیم میباشد ❀ وچون خدا حکم شرع بانسان داده وانسان
خلاف حکم کرده واجب بود که خدا اورا بعقوبت قضا
مبتلا سازد پس معلوم است که بغیر از خدا که بهر چیز
قادر و بی انتها رحیم است کسی نیست که تواند انسانرا
از عقوبت ابدی خلاصی دهد ❀ واگر خیال کنیم که
بغیر از خدا کسی هست که بخلاصی انسان از مرگ و
از عقوبت آخرت که خدا هر دورا تهدید کرده بعمل
آورده است قدرت داشته باشد پس او هرکه
باشد باید از خدا بزرگتر و تواناتر شود که محض
گفتن این کفر است ویا اینکه در نظر خدا آن قدر
سزاوار باشد و برای انسان نسبت بحکم شرع
چنین عوض بکند که خدا عادل وصادق باشد
در تصدیق ساختن انسانرا که بگناه آلوده و در
ذات فاسق همیشه با خلاف حکم شرع رفتار مینماید
❀ وآشکار است که انسان برای خود نمی تواند عوض
کند

کند چونکه گناهکار است وگناهکار نزد خدا نه قدرت
ونه لیاقت دارد ❀ واگر کسی تصور کند که می تواند
خودشرا تصدیق سازد واز عقوبت حکم شرع با خود
خلاصی یابد پس باید ابتدا کند که خودشرا از درد
ومرض ومرگ که عقوبت کوچکتر باشد نجات دهد
واگر این را کرد آنوقت خودش را از عقوبت آخرت
خلاص سازد ❀ وآشکار است که خدا بی انتها
قدوس است وبگناهکار در حالت گناه خود هرگز
صلح ومحبت نخواهد کرد چون اگر چنین بکند احتمال
میرود که خدا خلاف کردن حکم شرع خود را پسند
کرده است که بیهوده ولغو میباشد لهذا هرکه بعوض
کردن گناه انسان عزم ومباشرت نماید لامحاله
باید قدرت داشته باشد که گناهکار را تقدیس
سازد وگرنه خدا انسانرا هرگز قبول نخواهد کرد ❀
وتقدیس ساختن گناهکار از آفریدن انسان کم

کوچکتر نیست بلکه از بزرکترین اعمال خالق میباشد
که فسق را تقدیس کرده اند که مثل تغیر دادن خور ظلمت
بنور کرداند و اکر برای خدای قدیر یك چیز از
دیکری آسان تر شود آفریدن نور از نیستی آسان تر
میشد از آنکه نور را از تاریکی بیافریند ⁘ و همچنین
آسان تر می شد که خدا یکفر ملك معصوم و مقدس
خلق نماید از آنکه کناهکار فاسق را تقدس سازد
چنانکه بعقل انسان آسان مینماید که حق تعالی ملکی
مطهر را بیافریند از آنکه شیطان را مقدس کرداند
و کل کناه محول او را نابود سازد ⁘ پس نتیجهٔ مقدمه
که اظهار و روشن باشد این است که هرکز انسان را
لایق لطف و محبت خدا میکرداند باید خودش لیاقت
و سزاواری بی انتها داشته باشد تا آنکه عوض کناه
که عقوبت ابدی دارد بکند و دیکر که قدرت آفریدن
یعنی قادر هر شیی باشد که انسان فاسق را مقدس

سازد

سازد اما چون غیر از خدا کسی نمیباشد که لیاقت
و فضل و قدرت بی انتها داشته باشد لهذا غیر از
خدا کسی نیست که تواند انسان را از حالت کناه و
بلیات خلاصی دهد و باو نجات داده منقص
شود ⁘ و اینك علم تثلیث الوهیت را به بینید چه طور
خدا باقنوم و نام پسر بهای کناه انسان عوض میکند
و چه طور خدا باقنوم و نام روح القدس انسان را
تولد ثانی می دهد و او را تقدس می سازد و
چه طور خدا باقنوم و نام پدر انسان را بعد از
طاهر شدنش قبول میکند و دیکر او را کناهکار
نمیشمارد از جهة لیاقت و صداقت حضرت مسیح
که در ذات انسانی عوض کناه انسان کرده است
چنین است که نجات انسان از اول تا آخر
عمل الهی است ⁘ و اما وقتیکه یك اقنوم الوهیت
هم عوض کناه میکند باید نیز داشته باشد چون

نوشته است بیخون ریزی عوض نمی شود سبب آنکه
انتقام حکم شرع مقدس باید کشید که فرموده خدا
نسبت بگناهکار بعمل آید ❊ و برای معاقب شدن به
عقوبت حکم شرع و اینکه عوض بذبح خود بکند اقنوم
دویم الوهیت آن قدر فروتنی کرد که با ذات الهی
خود ذات انسانیت که طاهر و منزه باشد در صورت
عیسای مسیح گرفت پس خدا در جسم آشکار شد آن
جسم و بدن که برای او با اذن و قدرت حق تعالی
خلق شده بود چنانکه نوشته است بدن را برای
من آراسته و او هم روح انسانیت مقدس
داشت که چون بتحقیق خدا بود هم بتحقیق آدم بود
که دو ذات مختلف در یکنفر متحد باشد و چون
خدا است لیاقت و قدرت بی انتها دارد و
چون انسان است متحمل آزار و ذبح برای گناه
انسان میشود ❊ و در ابتدا ذبح بنا شد که علامات

باین

باین ذبح عوض کننده حضرت مسیح باشد که خودش را
برای کفارت و تکفیر گناهان کل انسانیان ذبح
آورد ❊ و رسوم و قربانیهای تقریبی که پیغمبران و غیر
از ایشان موافق شریعت حضرت موسی بجا آوردند
مثل سایه پیش کشیده از آن ذبح تکفیر کننده حضرت
مسیح بوده باشد که با دست ناراست صلیب نموده
قتل شد ❊ و در کتابهای پیغمبران و انجیل اظهارات
که بسبب آزارها و قتل شدن حضرت مسیح صادق
برای فاسق و صالح برای طالح نجات بهمه جهان
آماده گردید باین شرطیکه بحضرت عیسای مسیح
ایمان بیاورند و توبه هر گناه و بتولد ثانی یعنی
پاک کردن دل را این ایمان شامل است و اینکه
انسان اعتقاد کلی بر کفارت و صداقت حضرت مسیح
داشته باشد تا اینکه خدا او را از جهة عیسای
المسیح بخشیده قبول کند ❊ و اما چون دل و عقل

انسان از ذات پر از کفر و با خدا عدو باشد و انسان
از منزّه ساختن خود بالکلیّه عاجز است اقنوم سیّم
یعنی روح القدس بطوریکه در ذاته والهی باشد روح
انسان را تازه میکرداند و عداوتی که با خدا در حالت
گناه خود داشت بمحبّت تغییر مینماید و در حالت امتحان
که در آن قوی یا کوتاه تر باشد جان او را مطهر میکرداند و
برای طهارت و تقدیس و سعادت و مبارکی آخرت
او را آراسته میسازد که در آنجا نزد خدای خالق
و نجات دهنده و مقدّس کننده باشادی بی انتها
در جلال و محبّت ربّ العالمین که تثلیث بتوحید
باشد تا ابد الآباد شادمان و خوشنود شود ؛
و این پاک کردن دل را بی اختیار انسان نیست
بلکه با اختیارش میشود با قدرت روح القدس
وقتیکه گناهش را آن تسلّی دهنده باو بفهماند و
باو تحقیق سازد که بوساطت حضرت مسیح نجات هست

موافق

موافق فرموده حضرت عیسی که فرمود که من راه و راستی و حیاتم
هیچکس نزد پدر بغیر از وسیله من نمی آید ؛ و در جای دیگر
یکی از حواریان نسبت بحضرت مسیح فرموده است بهیچکس
دیگر نجات نیست زیرا که در زیر آسمان نام دیگر نیست
که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات
توانیم یافت ؛ و روح القدس یعنی فارقلیط با مؤمنان
مسیحی همیشه هست موافق فرموده حضرت عیسی که فرمود
من از پدر خواهم خواست و او تسلّی دهنده دیگر بشما
خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند روح راستی
که او را جهان نمی تواند پذیرفت زیرا که او را نمی بیند
و نمی شناسد اما شما او را می شناسید زیرا که
نزد شما می ماند و در شما خواهد بود ؛ و ایضاً میفرماید
هرچه پدر بمن میدهد نزد من خواهد آمد و
آنکس که نزد من می آید من هرگز او را بیرون نخواهم
کرد زیرا که من از آسمان پائین آمدم نه برای آنکه

خواهش خود را بجا آورم بلکه خواهش آنکس که مرا فرستاده است
وخواهش پدر که مرا فرستاد این است که هرچه بمن
بخشید من هیچ چیز آنرا ضایع نکنم بلکه در روز
باز پسین برخیزانم ؛ واعتقاد داریم که خدا هرچیز را
از ازل و آزال تقدیر کرده و مقرر ساخته است
ولیکن با وجود این انسان صاحب اختیار است
و در رفتار خود مختار است چنانکه تقدیر با زور
او را بگناه و یا بنیکی نمی آورد و دیگر که اختیار انسان
تقدیر خدا را باز داشته نمیگرداند بلکه تقدیر خدا
و اختیار انسان هر دو باهم عامل شده بطوریکه
حکمت باشد آن نتایج را که خدا از ابتدا دیده و مقرر
ساخته بود بعمل می آورند ؛ واعتقاد داریم که بهشت
تقدیس و سعادت بی انتها هست که در آنجا ملائکه
مقدس و مؤمنین منزه شده ساکن میباشند
و دیگر که جهنم جای عقوبت و هولناکست که در آنجا
مردمان

مردمان فاسق با شیاطین بعد از روز قیامت
بسته خواهند شد ؛ و معتقد هستیم که قیامت البته
خواهد شد و کل مردمان با قدرت خدا قیام
کردانیده همهٔ صدیق و فاسق با عدالت حکم داده
موافق عمل خود جزا خواهند یافت ؛ واعتقاد ما چنین
چنین است و در ایامیکه بعد از ایام حضرت عیسی
باشد برای همین ایمان بسیار بسیار از مسیحیان
شهید شدند این ایمان است که در کتاب مقدس
ما که کلمات خدا باشد اثبات و تحقیق شده است
؛ و هر اعتقاد و امریکه در کتاب مقدس ما هست
قبول داریم و بهمین ایمان آورده‌ایم ؛ و هر که بخواهد
دین ما را کاملا بداند پس کتابهای مقدس ما را
تفتیش کند که الحمد لله بزبان فارسی و عربی و
ترکی ترجمه شده است و چون صاحب عقل
و کمال می بیند که دین ما بی دلیل نیست بلکه

محقق است این یک التماس از و داریم که دیگر مذهب
مسیحیان را ملامت نکند و ما را با کافر و فاسق نشمارد
⁂ و اگر بر حق هستیم این دین را تعظیم نماید که اهل
آن دو مقابل و خیلی بیشتر از تمامی اهل اسلام
هستند و در علوم و صنایع و قدرت کل اقوام
دیگر با ایشان برابری نتوانند کرد ⁂ و اگر بر حق
نیستیم پس از التفات و مهربانی خود بخاطر خدا ما را
براه راست هدایت نماید که نور را دوست
می داریم خصوصا نور ایمان را و اگر افتاب دین
ما که در نور آن هزار هشتصد سال و بیشتر
راه رفتیم آفتاب فلک اعتقاد نیست پس خدا ما را
رحم کرده دلهای ما را با نور خود منور گرداند ⁂
و استدعا این است که خدا کل مخلوقش را توفیق کامل داده
ایشان را بحق هدایت نماید تا آنکه نجات یابند و نام و ستایش
رب العالمین از طالع تا بغروب افتاب یکباشد